



۱- کیار

علی اشرف صادقی

در لغت فرس اسدی (۱۳۱۹، ص ۱۲۷-۱۲۸) معنی این کلمه **کاهلی** ذکر شده و دو بیت زیر از رودکی و دقیقی به شاهد آن آمده است:

مرد مزدور اندر آغازید کار پیش او دستان همی زد بی کیار

نیز

خمار دارد و همواره با کیار بود بسا سرا که جدا کرد در زمانه خمار

در نسخه پنجاب از لغت فرس این کلمه به صورت **کُیار** ضبط شده است (اسدی ۱۳۶۵، ص ۹۲). سروری نیز این کلمه را بر وزن بخار ضبط کرده و دو بیت، یکی از شمس فخری و دیگری از فردوسی (از پادشاهی بهرام گور، داستان براهام) به شاهد آن آورده است. جهانگیری کلمه را با اوّل مکسور ضبط کرده و یک بیت از فردوسی شاهد آن آورده است. برهان آن را به کسر اوّل بر وزن دیار نوشته، اما قید کرده که به ضمّ اوّل

هم آمده است. پیدا است که ضبط برهان جامع دو ضبط جهانگیری و سروری است. به نظر می‌رسد که تلفظ اصلی این کلمه به ضمّ اوّل باشد که بعدها ضمه (مصوت o یا u قدیم‌تر) در مجاورت ī و قبل از ā به کسره بدل شده است. فتحه، یعنی مصوت a نیز قبل از ī گاهی به کسره بدل شده است. یک مثال فارسی برای این تبدیل کلمه کیان جمع کی یا کی (key یا kay) است که صفت نسبی آن کیانی است. در کلمه عربی خیال که در فارسی خیال xiyāl تلفظ می‌شود نیز این تبدیل پیش آمده است.

حال باید ببینیم کلمه گیار از چه ریشه‌ای است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد هیچ‌کس در این باره چیزی نگفته است. به نظر نگارنده این کلمه مبدل گیار، از فعل گیاردن است که خود صورت تغییریافته گذار و گذاردن است. گذاردن در متون فارسی همراه با کلمات دال بر زمان، مانند عمر، روزگار و غیره به معنی گذراندن و سپری کردن آمده است. بنابراین می‌توان معنی اصلی گیار را نیز به معنی گذراندن وقت گرفت که با کمی توسع به معنی تنبلی به کار رفته است. کلمه «گیاره» دو بار در چند برگ تفسیر قرآن عظیم (ص ۱۵) در معنی عبور از دریا و طی و سپری کردن آن به کار رفته است. (البته با کاف تازی و بدون نقطه‌های « ی »)

تنها فرهنگ‌نویسی که این کلمه را با گاف فارسی ضبط کرده محمدپادشاه مؤلف فرهنگ آندراج، به نقل از فرهنگ فرننگ است که نمی‌دانیم چه فرهنگی بوده، اما بی‌شک از فرهنگ‌های متأخر بوده است. حال باید دید آیا این کلمه که، مطابق نظر ما اصلاً از فعل گیاردن گرفته شده با گاف تلفظ می‌شده یا با کاف، آن‌گونه که فرهنگ‌ها آن را ضبط کرده‌اند. به نظر می‌رسد که هرچند این کلمه ظاهراً از فعل گیاردن گرفته شده، اما بعدها گاف آن به کاف بدل شده و به همین جهت هم ارتباط صوری آن با فعل خود قطع شده است. تبدیل گاف آغازی به کاف در چند کلمه دیگر نیز دیده می‌شود. یکی از آنها کلمه گُیان به معنی خیمه و چادر است (+ فرهنگ جهانگیری) که تلفظ اصلی آن گُیان و صورت پهلوی آن wiyān بوده است (-wi پهلوی در فارسی به -gu (= go) بدل

می‌شود، مقایسه شود با کلمات گستاخ و گشتاسب که از wistāx و wištāsp گرفته شده‌اند). صفت این کلمه کیانی به معنی مدوّر و گنبدی و خیمه‌ای شکل است که در اشعار فرّخی و ناصر خسرو و غیره صفت کلمات چرخ و سپهر آمده است.^۱ دو کلمه دیگر که گاف آغازی آنها به کاف بدل شده کلمات کیومرث و کیهان است که در اصل کیومرث و گیهان بوده‌اند.

کلمه «بی‌کیار» ظاهراً هشت بار در شاهنامه به کار رفته بوده، اما در بیشتر دست‌نویس‌های این کتاب به صورت‌های مختلف و غالباً به شکل نیک‌یار و بی‌کنار تصحیف شده است. موارد مذکور عبارت‌اند از:

۱- شاهنامه، تصحیح خالقی مطلق، پادشاهی فریدون، ج ۱، ص ۱۰۳، پس از بیت ۲۱۹، در بیت زیر

ابا مال و با خواسته شاهوار همیشه به کار اندرون نیک‌یار

براساس نسخه‌های فلورانس (مورّخ ۶۱۴)، طویقایوسرای (مورّخ ۷۳۱)، لنینگراد (مورّخ ۷۳۳)، و غیره.

۲- در ج ۱، پادشاهی منوچهر، ص ۱۷۵، بیت ۱۷۰:

۱) کلمه کیانی را تاکنون با کسر کاف، یعنی با تلفظ *kiyānī* می‌خوانده‌اند و این تلفظ ظاهراً مبتنی بر تلفظی واقعی بوده است، زیرا برهان در کنار تلفظ *کیان* به ضمّ اول، تلفظ *کیان* به کسر اول را نیز برای این کلمه ضبط کرده است، اما این کلمه تلفظ‌های دیگری نیز داشته است. یکی از آنها تلفظ *گیان* است که هجده بار با املای *گویان* (*gwy³n*) در نسخه‌ای از اسفار خمسه به فارسی یهودی که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و هربرت پیپر آن را منتشر کرده است آمده است. تلفظ دیگر آن بیان (*biyān=by³n*) است که در نسخه دیگری از این کتاب دیده می‌شود (← آسموسن ۱۹۶۹، ص ۱۷-۲۱؛ ماهیار نوایی ۱۳۷۷، ص ۴۳۹). یادآور می‌شود که اسدی کیان را «خیمه گرد و عرب» معنی کرده است (اسدی ۱۳۱۹، ص ۳۵۴؛ اسدی ۱۳۶۵، ص ۱۸۹). اسدی در اینجا تلفظ *گردی* این کلمه را بیان آورده است. کاتب این نسخه کیان را به فتح اول ضبط کرده است. شاید این ضبط نیز وجهی داشته باشد و قابل قیاس با کلمه *گمان* باشد که از *گمان* گرفته شده است. هیننگ نیز تلفظ فارسی این کلمه را *گیان* دانسته که معلوم نیست مبتنی بر چه منبعی است. (← نوایی، همان‌جا)

چُن آمد به نزدیکی شهریار

سپهد پذیره شدش بی‌کنار / از کنار / با نثار

به ترتیب براساس نسخه‌های آکسفورد (مورخ ۸۵۲): بی‌کنار، لندن (مورخ ۶۷۵): از کنار،
لنینگراد، قاهره ۲ (مورخ ۷۹۶)، لیدن (مورخ ۸۴۰) و برلن (مورخ ۸۹۴): با نثار.
۳- در ج ۳، پادشاهی کیخسرو، ص ۳۶، بیت ۱۳۹:

چنین گفت کز لشکر نامدار سُواری بیاید همی سکیار

/ برگذار / بی‌کنار / بی‌گزار / زین‌کنار، و غیره

به ترتیب براساس نسخه‌های لندن و برلن: سکیار، فلورانس: برگذار، طوقاپوسرای
۲ (مورخ ۹۰۳): بی‌کنار، پاریس (مورخ ۸۴۴): بی‌گزار، لندن ۲ (مورخ ۸۹۱): زین‌کنار.
۴- در همان‌جا، ص ۸۲، بیت ۸۹۶:

وگر جنگ جوئی منم برکنار بیارای و برکش صف کارزار

/ بی‌گذار / پایدار / بیقرار، و غیره

به ترتیب براساس نسخه‌های لندن: برکنار، طوقاپوسرای ۲: بی‌گذار، قاهره و برلن:
پایدار، لندن ۲: بیقرار.

۵- در ج ۶، پادشاهی بهرام گور، ص ۴۳۳، بیت ۲۲۱:

بدو گفت بهرام شو پایکار بیاور که سرگین کشد بی‌کیار

براساس ضبط نسخه پاریس.

۶- در همان‌جا، بیت ۲۳۷:

به خان براهام شو بی‌کیار نگر تا چه بینی نهاده بیار

براساس ضبط نسخه‌های کراچی (مورخ ۷۵۲)، لنینگراد، پاریس و برلن. ضبط نسخه
لندن: برگذار. این همان بیت است که سروری نیز آن را شاهد آورده است.

۷- در ج ۸، پادشاهی خسرو پرویز، ص ۲۳۴، بیت ۳۰۷۸:

به دستور گفت آن زمان شهریار که بدگوهری بایدم بی‌کیار

براساس نسخه کراچی و لندن ۳ (مورخ ۸۴۱). ضبط سایر نسخه‌ها: نابکار و بی‌تبار

۸- در همان‌جا، پادشاهی یزدگرد شهریار، ص ۴۵۶، بیت ۵۲۵:

بر مهتر زرق شد بی‌کیار که برسم کند زو یکی خواستار

براساس نسخه‌های طوپقاپوسرای، کراچی، طوپقاپوسرای ۲، لندن ۳ (مورخ ۸۴۱)،

پاریس و برلن. نسخه‌های لندن و لندن ۲: بی‌گذار، قاهره: بی‌گزار.

ضبط «بی‌کیار» به صورت «بی‌گذار» در نسخه‌های طوپقاپوسرای ۲، لندن و لندن ۲ مؤید ریشه‌شناسی پیشنهادی ما است. ضبط «بی‌گزار» در نسخه‌های پاریس و قاهره و «برگذار» در دست‌نویس‌های فلورانس و لندن نیز تصحیف بی‌گذارند و باز مؤید پیشنهاد ما. به نظر می‌رسد که در بعضی مناطق ایران صورت اصلی این کلمه، یعنی «بی‌گذار» نیز زنده بوده و بعضی از کاتبان این صورت را وارد بعضی از دست‌نویس‌ها کرده‌اند. دکتر خالقی مطلق در آن تعداد از ابیات فوق که «بی‌کیار» در آنها تصحیف شده، آن را قیاساً تصحیح کرده است.

یادآور می‌شود که نخستین بار دکتر علی رواقی در دفتر ۱ از واژه‌های ناشناخته در شاهنامه، تهران بدون تاریخ (ظاهراً میان سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۴)، ص ۱۰-۱۶ با نقل ۶ شاهد از شواهد فوق از شاهنامه، چاپ مسکو حدس زد که نیک‌یار در این ابیات تصحیف بی‌کیار است. وی یک بیت از گرشاسب‌نامه (ص ۷۶) نیز شاهد آورده که در متن چاپی به جای بی‌کیار، کین‌گذار گذاشته شده و بی‌کیار با علامت سؤال به حاشیه برده شده است. آن بیت این است:

به نزد بهو نامه‌ای بی‌کیار بفرمود پرخشم و پرکارزار

۲- تُبَّان - تُبَّان

این کلمه در عربی به شکل تُبَّان به کار رفته است. صاحب لسان العرب معنی آن را شلوار کوتاهی به اندازه یک وجب دانسته که فقط عورت را می‌پوشاند (العورة المغلظة) و ملّاحان آن را می‌پوشند. میدانی آن را شلوار کشتی‌وان (میدانی ۱۳۴۵، ص ۴۸۹)، المرقاة یک جا (۱۳۴۶، ص ۵۷) آن را شلوار کشتی‌بان و جای دیگر (ص ۱۳۲) آن را شلوار کشتی‌بان معنی کرده است. ادیب نطنزی (۱۳۸۰، ص ۱۰۸ و ۱۳۸۴، ص ۱۹۷) آن را به عربی معنی کرده که ترجمه آن شلوار کشتی‌گیران (مُصارعون) است. قرشی نیز آن را به «عورت‌پوش کشتی‌بانان» برگردانده است. (قرشی ۱۳۲۴ ق، ص ۵۰۳-۵۰۴). جمع این کلمه تبّابین است و ابوالاسود شاعر قرن دوم و سوم در آغاز قصیده‌ای این کلمه را در بیتتی در وصف ایرانیان به کار برده است:

صنّع من الله انی كنت اعرفکم قبل اليسار و انتم فی التبّابین

... پیش از آنکه توانگر شوید و هنوز تبّان می‌پوشیدید من شما را می‌شناختم. (نقل از آذرنوش ۱۳۸۵، ص ۱۵۴)

قدیم‌ترین شاهد تبّان در نثر عربی در حدیثی از عمر است که در لسان العرب نقل شده، اما در متون منظوم قدیم‌ترین شاهد ظاهراً در دیوان ابونواس (متوفی در ۱۹۸) در شعر زیر آمده است:

و حولها حارسٌ ذو صلعةٍ شکسٌ علیّ یدور، اخوطمِر و تبّان

هیچ‌یک از فرهنگ‌نویسان قدیم به معرب بودن این کلمه اشاره نکرده‌اند. نخستین بار سعید خوری شرتونی لبنانی مؤلف اقرب الموارد (بیروت ۱۸۸۹) تبّان را معرب از تبّان فارسی دانسته است. پس از او آذی شیر در کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة (۱۹۰۸، ص ۳۳) این مطلب را تکرار کرده است. طوبیا عنیسی حلبی بستانی نیز آن را معرب از فارسی

دانسته است (← حاشیه معین بر برهان قاطع، به نقل از عنیسی ۱۹۳۲). پاول هُرن نیز این کلمه را ایرانی و اشتقاق آن را از **tanu-pāna* حافظ تن یا تَبّان دانسته و یادآوری کرده است که nb فارسی در عربی به bb بدل می‌شود. وی به نقل از Fränkel^۲ صورت پهلوی بازسازی‌شده آن را **tanpānak* نوشته است (هُرن ۱۸۹۸-۱۹۰۱، ص ۱۸۸). پس از او ویلهلم آیلرُس همین وجه اشتقاق را برای این کلمه ذکر کرده است. (آیلرُس ۱۹۶۲، ص ۲۲۲؛ ۱۹۷۱، ص ۶۲۲؛ ۱۹۷۹، ص ۷۴۰). آیلرُس در منبع اخیر مأخذ کلمه آرامی *tarbānəqā* به معنی پیراهن را با دگرگون‌شدگی یعنی تبدیل n به r تحت تأثیر n هجای سوم این کلمه از **tanpānak* پهلوی دانسته است. حسن‌دوست نیز با اشاره به بعضی از منابع فوق همین مطالب را تکرار کرده است. (حسن‌دوست ۱۳۸۴، ص ۳۴۷)

این وجه اشتقاق و نیز فارسی‌الاصل بودن تَبّان عربی به دلایل متعدد مورد تردید است. نخست آنکه تَبّان در عربی به معنی شلوار کوتاه عورت‌پوش است که کشتی‌گیران و ملّاحان می‌پوشیده‌اند. شلوار یا تنکه کشتی‌گیران معمولاً از چرم است، در حالی که در اشتقاق پیشنهادی محققان فوق *tanpān* به معنی محافظ تن است. و تن با عورت فرق دارد. البته در صورت صحیح بودن این اشتقاق می‌توان تصور کرد که تن به‌گویی یا به‌گفته عورت است، اما در دوره ساسانی و حتی در قرون اولیه بعد از اسلام این نوع ملاحظات اخلاقی - زبانی در ایران رایج نبوده است.

دوم اینکه مصوّت هجای اول تَبّان ضمه است، در حالی که در تَبّان این مصوّت فتحه است.

سوم اینکه برعکس استدلال آیلرُس که nb فارسی در عربی به bb تبدیل می‌شود (وی مثالی جز تَبّان برای این تبدیل به دست نداده است)، در بسیاری از موارد صامت‌های مشدد عربی در فارسی به دو صامت متفاوت، اما دارای واجگاه نزدیک به هم تجزیه می‌شوند. مثلاً دُمَل در فارسی به دَنبل، سَن به سَند (در سند و سال در فارسی

2) Die aramäischen Fremdwörter, S. 289.

عامیانه)، نش به نشد/ نشست و تنور به تندور^۳ بدل شده است. بنابراین تُنبان = tombân نیز کاملاً می‌تواند مبدلِ تَبان باشد.

چهارم اینکه تنبان تا قبل از قرن ششم در هیچ یک از متن‌های فارسی به کار نرفته و این عدم استعمال ظاهراً به دلیل منشأ عامیانه این تلفظ بوده است. نخستین شاهد این کلمه با این ضبط در سمک عیار (ج ۱، ص ۴۲) است که در آنجا با صفت چرمین در مورد همان شلوار کوتاه یا شلوارک کشتی‌گیران و جنگجویان به کار رفته است. شاهد بعدی از دیوان فرید اصفهانی/ اسفراینی شاعر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است. وی نیز این کلمه را در مورد شلوارک کشتی‌گیران به کار برده است:

تهی نیست از بهر کُشتی و جنگش نه از پای تنبان، نه از فرق مغفر
(دیوان، ص ۸۶)

نظامی نیز در بیت زیر این کلمه را به کار برده است:

پیرانشان به پشت خمیده نحیف‌کش طفلانشان ز لیفه تنبان گره‌گشا
(دیوان، ص ۲۱۹)

بسحاق اطعمه در قرن ششم نیز در بیت زیر این کلمه را به کار برده است:

چون پهلوان قلیه که تنبان سیر کند در صحن خوان به سینه بغرا نشسته‌ام
(دیوان، ص ۱۷۱)

پس از آن به بدایع الوقایع^۴ (قرن دهم) می‌رسیم که این کلمه ظاهراً چهار بار در آنجا به کار رفته است. (ج ۱، ص ۴۹۸، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۴۳)
پنجم اینکه تُبان در زبان فارسی تلفظ دیگری نیز دارد و آن توبان است که اسدی آن

۳) تندور در مقدمه‌الادب زمخشری، لایبزیک ۱۸۴۳، ص ۲۶، سطر ۱۳ در مقابل تنور آمده است.

۴) شواهد نظامی و فرید و بدایع الوقایع از بانک واژگان گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.

را به معنی «شلواری... تنگ که کشتی‌گیران دارند» معنی کرده و بیت زیر را از منجیک برای آن شاهد آورده است:

یارم خبر آورد^۵ که یکی توبان کرده است مر خفتن شب را ز دبیقی نکو و پاک^۶
 (اسدی ۱۳۱۹، ص ۳۶۷)

این تلفظ نیز مبدل تُبان است. براساس یک قاعدهٔ آوایی فارسی، گاهی در بعضی کلمات یک صامت مشدّد مخفف می‌شود و به جبران این تخفیف مصوّت قبل از آن بلند می‌شود. این بلند شدن مصوّت کشش جبرانی نامیده می‌شود. توبان نیز طبق همین قاعده از تَبان گرفته شده است. مثال دیگر این تبدیل دوکان است که از دَکان گرفته شده است. توبان به ترکی عثمانی رفته و امروز تومان در ترکی به معنی زیرشلواری گشاد و کوتاه است (الغون - درخشان، ذیل همین کلمه). تا چندی پیش در ایران تنبان به معنی نوعی زیرشلواری از پارچهٔ گاه ضخیم که با بندی به نام «بند تنبان» به بدن محکم می‌شد به کار می‌رفت و طبقات پایین جامعه در خانه و بیرون خانه منحصراً از همان استفاده می‌کردند. بعد از ورود شلوار (همراه با کُت) از اروپا این کلمه بیشتر به زیرشلواری معمولی اطلاق شد و هنوز در بسیاری از شهرها و روستاها به همین معنی به کار می‌رود. ظاهراً این معنی تنبان از قدیم در کنار معنی شلوار کوتاه برای تنبان وجود داشته است. در شعر مذکور منجیک نیز ظاهراً توبان به همین معنی به کار رفته است، مگر اینکه تصور کنیم در گذشته بعضی‌ها هنگام خواب شلوار کوتاه می‌پوشیده‌اند. از شواهدی که از قرن دهم به بعد در دست است معلوم می‌شود که تنبان به معنی شلوار پاچه بلند بوده است:

مولانا عبدالرحیم... در مجلس شریف اکابر و اشراف بی‌وحشت پیراهن و تنبان

(۵) تصحیح دهخدا: آمد

(۶) در بانک واژگان فرهنگستان غیر از این بیت شاهد دیگری برای توبان یافت نشد.

پوشیدی. (خواندمیر، ج ۷، ص ۳۳۲ = میرخواند، ج ۴، ص ۳۸۲)
مرا حالتی طاری شد که به جای گریبان پاچه تنبان بر سر می‌کشیدم و پیراهن
را تنبان خیال کرده آستین‌هایش را در پای می‌کردم (واصفی ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۲۲۹).
مولانا حاکم کاشی وقتی چاقشوری سیاه پوشیده بود، یکی از خوش‌طبعان
گفته بودند که ملّا مگر پاچه تنبان را ورمالیده. (منشی ۱۳۳۴، ج ۱، ص ۱۸۴)
مؤلف برهان نیز تنبان را چنین معنی کرده است: «زیرجامه و ازار و شلوار را گویند
عموماً و تنبان چرمی کشتی‌گیران را خصوصاً».
شاید در شعر ابوالاسود، مذکور در فوق، نیز تنبان همین معنی را داشته است.



۳- چاپلوس

قدیم‌ترین منبعی که این لغت را ضبط کرده لغت فرس اسدی است. در قدیم‌ترین نسخه این کتاب که در ۷۲۱ نوشته شده این کلمه به صورت چاپلوس ثبت شده و همراه کلمه بلوس چنین تعریف شده است: «چابلوس و بلوس فریبده بود» (سفینه تریز، ص ۶۱۷). نسخه تاریخ‌دار بعدی این کتاب نسخه واتیکان، مورخ ۷۳۳ است که در آنجا کلمه به شکل چاپلوس (با «پ» فارسی) نوشته شده است (اسدی ۱۸۹۷، ص ۴۴ با شاهی از ابوشکور). نسخه بعدی نسخه نخجوانی، مورخ ۷۶۶ است که آن را با ضبط جابلوس (با بای تازی) ضبط کرده است (ص ۶۹ دست‌نویس عبرت نائینی از روی نسخه اصل، با شاهی از لبیی). نسخه بعدی نسخه ملک‌الکلامی، مورخ ۸۷۷ است که باز کلمه را به صورت جابلوس آورده و شعر لبیی را به عنوان شاهد آن نقل کرده است (گ ۴۲). نسخه س یا نسخه سعید نفیسی از روی این نسخه نوشته شده است. در چاپ اقبال، ص ۱۹۲ ضبط این نسخه چاپلوس ذکر شده که ناشی از دخالت مصحح است، همان‌طوری که ضبط نسخه نخجوانی را نیز به شکل جابلوس آورده است). نسخه ایاصوفیه که هم‌خانواده نسخه ملک‌الکلامی است و متأسفانه تاریخ کتابت ندارد نیز کلمه را به صورت چاپلوس (با «چ» فارسی و «ب» تازی) نوشته است (گ ۴۷). این نسخه معمولاً «پ» فارسی را با سه نقطه می‌نویسد. نسخه فس (ایندیا آفیس) نیز که بدون تاریخ است کلمه را به شکل جابلوس ضبط کرده است. این نسخه نیز «پ»‌های فارسی را معمولاً با سه نقطه می‌نویسد. در نسخه پنجاب کلمه به شکل جاپلُوس ضبط شده با همان شاهد لبیی (گ ۲۴)، اما متأسفانه در چاپ صادقی - مجتبائی (ص ۱۲۴)، کلمه به شکل چاپلوس چاپ شده است.

در متن چاپی صحاح الفرس (تألیف‌شده در ۷۲۸، ص ۱۴۲) این کلمه با «پ» فارسی آمده

که معلوم نیست در اصل نسخه‌های کتاب بوده یا ناشی از تصرف مصحح است. در معیار جمالی (تألیف‌شده در ۷۴۴) کلمه به صورت چاپلوس (با «پ» فارسی) چاپ شده، اما به نوشته مصحح در نسخه اساس و یک نسخه دیگر او جابلوس با «ب» تازی، در یک نسخه چاپلوس، در یک نسخه دیگر چاپلوس و در نسخه دیگر جالوس آمده است. سروری که تحریر اولیه کتاب خود را در ۱۰۰۸ به انجام رسانده و تا ۱۰۲۸ به تکمیل آن می‌پرداخته است این کلمه را به صورت چاپلوس و چپلوس با «پ» فارسی ضبط کرده، اما اضافه کرده که حسین وفایی جابلوس [به جیم و بای تازی] آورده و گفته که حالا [به جیم و بای فارسی] مشهور است.

فرهنگ جهانگیری که در ۱۰۱۷ تألیف شده کلمه را با «چ» فارسی و بای عجمی و واو مجهول ضبط کرده و یک بیت از مثنوی مولوی و یک بیت از اسدی به عنوان شاهد نقل کرده است، اما بیت مثنوی در چاپ نیکلسون، (دفتر ۲، ص ۳۹۰) با بای عربی ضبط شده است.^۷

برهان قاطع (تألیف‌شده در ۱۰۶۲) کلمه را با «پ» فارسی مدخل کرده، اما یادآوری کرده که با بای ابجد نیز آمده است.

عبدالقادر بغدادی نیز در لغت شهنامه این کلمه را با «ب» تازی ضبط کرده و شاهی برای آن آورده که در شاهنامه به صورت دیگری آمده و اصلاً کلمه مورد نظر در آن نیست.

از فرهنگ‌های معاصر لغت‌نامه دهخدا یک‌بار کلمه را به صورت جابلوس نقل کرده و شعر ابوشکور را به نقل از تحفة الاحباب ابوهی به نام عنصری برای آن نقل کرده است. بار دیگر آن را به صورت چاپلوس ضبط کرده، ولی آن را به چاپلوس ارجاع داده و شواهد آن را که یک بیت از ابوشکور، یک بیت از لبیبی، ۶ بیت از فردوسی، ۳ بیت از

(۷) در بیت دیگری از مثنوی (دفتر ۵، ص ۱۰۵)، این کلمه با «پ» فارسی ضبط شده است.

اسدی، و یک بیت از مثنوی است ذیل این شکل از کلمه آورده است. معین در فرهنگ فارسی جابلوس را به چاپلوس ارجاع داده و آن را به صورت زیر ضبط کرده است: چاپلوس... [= چاپلوس = چالپوس = چبلوس = چپلوس]، اما جالب است که نه شکل جابلوس را مدخل کرده و نه شکل‌های چالپوس و چبلوس را.

بعد از شاهد ابوشکور قدیم‌ترین شواهد این کلمه از فردوسی است. این کلمه ۶ بار در شاهنامه به کار رفته است، از این قرار: (در چاپ بروخیم: ج ۳، ص ۸۰۹، ج ۷، ص ۱۸۵۵، ج ۷، ص ۱۹۹۹، ج ۷، ص ۲۲۷۹، ج ۸، ص ۲۵۵۰، ج ۹، ص ۲۹۹۲، ح، نقل از چاپ کلکته). در کلیه این موارد این کلمه در این چاپ با «پ» فارسی ضبط شده است، اما پنج مورد از این موارد در چاپ خالقی مطلق با «ب» تازی و تنها مورد آخر با «پ» فارسی آمده است، بدین‌قرار: (ج ۳، ص ۴۳ به شکل جابلوس، از نسخه‌های فلورانس، مورخ ۶۱۴، طوپقاپوسرای ۲، مورخ ۹۰۳، لنینگراد، مورخ ۷۳۳، قاهره ۲، مورخ ۷۹۶ و سه نسخه دیگر، ج ۶، ص ۵۹، بدون نسخه‌بدل، ج ۶، ص ۲۳۴، بدون نسخه‌بدل، ج ۷، ص ۳۵، بدون نسخه‌بدل، همه به صورت جابلوس و بالاخره ج ۸، ص ۴۵۱، به صورت چاپلوس با «پ» فارسی، به نقل از نسخه‌های پاریس، مورخ ۸۴۴ و برلین، مورخ ۱۸۹۴).

هیچ یک از منابع جدید راجع به ریشه این کلمه چیزی نگفته‌اند. هُرن آن را تنها به عنوان اینکه «پ» در این کلمه (و نیز چند کلمه دیگر، مانند پرویز، تپیدن، و غیره) استثنا است و می‌باید به صورت «ب» تازی تلفظ می‌شده ضبط کرده است. (هُرن ۱۸۹۵-۱۹۰۱، ص ۷۵)

چنان‌که از مطالب و ضبط‌های نقل‌شده برمی‌آید صورت قدیم‌تر این کلمه با «ب» تازی است و تنها از قرن هشتم به بعد ضبط با «پ» فارسی در نسخه‌ها دیده می‌شود. تبدیل صامت لبی واکدار به بی‌واک (= پ) در پایان، پس از مصوت در کلمه «قاپ» هم دیده می‌شود.

شاید جابلوس از دو کلمه «چاب» و «لوس» تشکیل شده باشد. اسدی لوس را به

معنی «فروتنی و کسی را به چرب‌زبانی فریفتن»، یعنی همان معنی چابلوسی امروز دانسته و شاهی از عنصری برای آن نقل کرده است (اسدی ۱۳۱۹، ص ۱۹۳). شاید جزء اول آن نیز از فعل «چابیدن» به معنی تضرع و زاری کردن و خود را به ذلت افکندن (تذلل) گرفته شده باشد که در تفسیری برعشری از قرآن به کار رفته است: هوازی زاری کردن گرفتند و چابیدن گرفتند (ص ۳۰۵)، چندین مچابید و زاری مکنید پیش من (ص ۳۰۶) و ما یتضرعون و هیچ می‌نچابند (ص ۳۱۰). این کلمه در این کتاب یک‌بار نیز به صورت «چاویدن» به کار رفته است: باید که شب و روز بچاود پیش خدای (ص ۶۳). در لغت فرس اسدی (ص ۴۱۰) چاو به دو معنی لابه و زاری کردن و بانک مرغ آمده و برای آن دو شاهد، به ترتیب از ابوشعیب هروی و رودکی نقل شده که در اولی دوم شخص مفرد امر این فعل یعنی «چاو» به کار رفته و در دومی صورت «چاوچاوان» که صفت فاعلی آن است. در لغت‌نامه دهخدا نیز بیتی از سیدحسن غزنوی برای این فعل (چاویدن) نقل شده که در آن مضارع این فعل به صورت «بچاودی» = می‌چاود به کار رفته است. اگر چابلوس مرکب از چاب + لوس باشد تلفظ چابلوس با «ب» ابجد را تأیید می‌کند، اما چابلوس باید به معنی تذلل و زاری و تملق باشد نه به معنی چرب‌زبان و متملق. آیا در اینجا اسم مصدر به جای اسم فاعل به کار رفته است؟ برای تحوّل معنی مصدری به معنی فاعلی مثال کم نیست. در شاهنامه داد به معنی دادگر و بیداد به معنی بیدادگر آمده است:

بمالید پس خانگی رخ به خاک همی گفت کای داور داد و پاک

(ج ۸، ص ۲۴۸، ب ۳۲۴۸)

جهان را ز هرگونه داریم یاد ز کردار شاهان بیداد و داد

(ج ۶، ص ۵۵۳، ب ۱۸۲۱)

در عربی نیز عدل به معنی عادل و ثقه (= وثوق) به معنی شخص مورد اطمینان و معتبر است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵)، چالش میان فارسی و عربی، نشر نی، تهران.
- ابونواس، حسن بن هانی (۱۹۸۴/۱۴۰۴)، دیوان، به تصحیح احمد عبدالمجید الغزالی، دارالکتب العربی، بیروت.
- احول اصفهانی، فریدالدین (۱۳۸۱)، دیوان، به تصحیح محسن کیانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- ادیب نظنزی، ابوعبدالله حسین (۱۳۸۰)، دستوراللغة المسمى بالخلاص، به تصحیح رضا هادی‌زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- _____ (۱۳۸۴)، دستوراللغة (کتاب الخلاص)، به تصحیح سیدعلی اردلان جوان، به‌نشر، مشهد.
- ادبی شیر (۱۹۰۸)، کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة، المطبعة الکاثولیکیة، بیروت.
- ارجانی، فرامرزبن خداداد (۱۳۴۷)، سمک عیار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- اسدی، علی بن احمد (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران.
- _____ (۱۳۶۵)، لغت فرس به تصحیح فتح‌الله مجتبائی و علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.
- _____ (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، کتابفروشی و چاپخانه بروخیم، تهران.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عفیفی دانشگاه مشهد، مشهد.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی (۱۳۶۵)، فرهنگ تحفة الاحباب، به تصحیح و تحشیة فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت الزمان ریاضی هروی، آستان قدس رضوی، مشهد.
- اولغون، ابراهیم و جمشید درخشان (۱۹۶۶-۱۹۶۷)، فرهنگ ترکی به فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- بغدادی، عبدالقادر (۱۸۹۵)، لغت شهنامه، به تصحیح کارل زالمان، پترزبورگ.
- تبریزی، ابوالمجد محمد بن مسعود (۱۳۸۱)، سفینه تبریز، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، امیرکبیر، تهران.
- تفسیری بر عشری از قرآن مجید (۱۳۵۲)، به تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- جمال قرشی، ابوالفضل محمد (۱۳۲۴ ق)، صُراح، مطبع قیومی، کانپور.

- چند برگ تفسیر قرآن عظیم (۱۳۵۱)، کابل.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۴)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۶۲)، تاریخ حبیب‌السير، ۴ ج، خیام، تهران.
- خوری شرتونی، سعید (۱۸۸۹)، اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، بیروت.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران.
- رجائی، احمدعلی (۱۳۵۳)، پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی در قرن اول هجری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- رواقی، علی (بدون تاریخ)، واژه‌های ناشناخته در شاهنامه، تهران.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۸۴۳)، مقدمة الادب، به تصحیح و تزیین، چاپ افست، تهران ۱۳۸۶.
- فخری اصفهانی، شمس (۱۳۳۷)، معیار جمالی (بخش چهارم: واژه‌نامه)، به اهتمام صادق کیا، دانشگاه تهران، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۱۴)، شاهنامه، کتابخانه و چاپخانه بروخیم، تهران.
- _____ (۱۳۸۶)، شاهنامه، ۸ ج، به تصحیح جلال خالقی مطلق، بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۲-۱۳۷۶)، ۵ ج، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، مشهد.
- کاشانی (سروری)، محمد قاسم بن حاجی محمد (۱۳۳۸)، فرهنگ مجمع الفرس، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۷۷)، مجموعه مقالات، به کوشش محمود طاوسی، نوید، شیراز.
- محمد پادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، تهران.
- المرقاة (۱۳۶۴)، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- معین، محمد (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
- منشی، اسکندریک (۱۳۳۶)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، امیرکبیر، تأیید، تهران و اصفهان.
- میدانی، ابوالفضل (۱۳۴۵)، السامی فی الاسامی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- میرخواند، میرمحمد بن سیدبرهان‌الدین خاوندشاه (۱۳۳۹)، تاریخ روضة الصفاء، کتابفروشی خیام با همکاری مرکزی - پیروز، تهران.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۴۱)، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۳۸)، دیوان قصاید و غزلیات، به تصحیح سعید نفیسی، فروغی، تهران.

واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹-۱۳۵۰)، بدایع الوقایع، ۲ ج، به تصحیح الکساندر بلدروف (بولدیرف)، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

ASMUSSEN, J.P. (1969), "Judisch-Persisch guyān [gwy³n] Zelt", *Temenos*. Vol. V, pp. 17-21.

EILERS, W. (1962), "Iranisches Lehngut im Arabischen Lexikon: Über einige Berufsamen und Titel", *Indo-Iranian Journal*. Vol. VIII, pp. 203-232.

— (1971), "Iranisches Lehngut im Arabischen", *Actas Do IV Congresso De Estudos Árabes E Islâmicos*. Coimbra-Lisboa 1968 (Leiden 1971) pp. 581-660.

— (1979), *Die Mundart von Gāz*. Wiesbaden, Franz Steiner.

HORN, P. (1895-1901), "Neupersische Schriftsprache", *Grundriss der Iranischen Philologie*, I, 2, pp. 1-200.

